

□ مسئله آموز تاریخ □ رهبر شهید تمدن ساز □ خاندان تباهی □ اتحاد ملی و حفظ مرزهای الهی □ بازتعریف مفهوم شهادت در عصر جنگ های نوین □ نه، آری به اعدام □ نیاز به استاد فکر □ باهنر؛ روحانی سیاست ساز و ترجمان سیاسی اندیشه حوزوی

مسئله آموز تاریخ

میلاد پیامبر اکرم، بهانه ای است برای بازخوانی معجزات جاودان او که بزرگترین آنها، قرآن کریم است.

یکی از شبهاتی که همواره از سوی مخالفان مطرح شده، مسئله بی سواد بودن یا امی بودن رسول خدا و تلاش برای خدشه دار کردن اصل وحیانی بودن قرآن کریم است. این شبهه که ریشه در آیه ۴۸ سوره عنکبوت دارد، ادعا می کند که یک فرد درس نخوانده نمی تواند چنین کتاب عظیمی را خلق کند؛ اما برخی نیز بر این باورند که پیامبر می توانسته این مطالب را از فرهنگ های موجود، از جمله یهودیان و مسیحیان، فراگیرد. این نوشتار، بر اساس استدالات محکم قرآنی و تاریخی، به نقد و بررسی این شبهه پرداخته و اثبات می کند که امی بودن رسول خدا، نه تنها نقطه ضعف، بلکه گویاترین دلیل بر الهی بودن کلامش است.

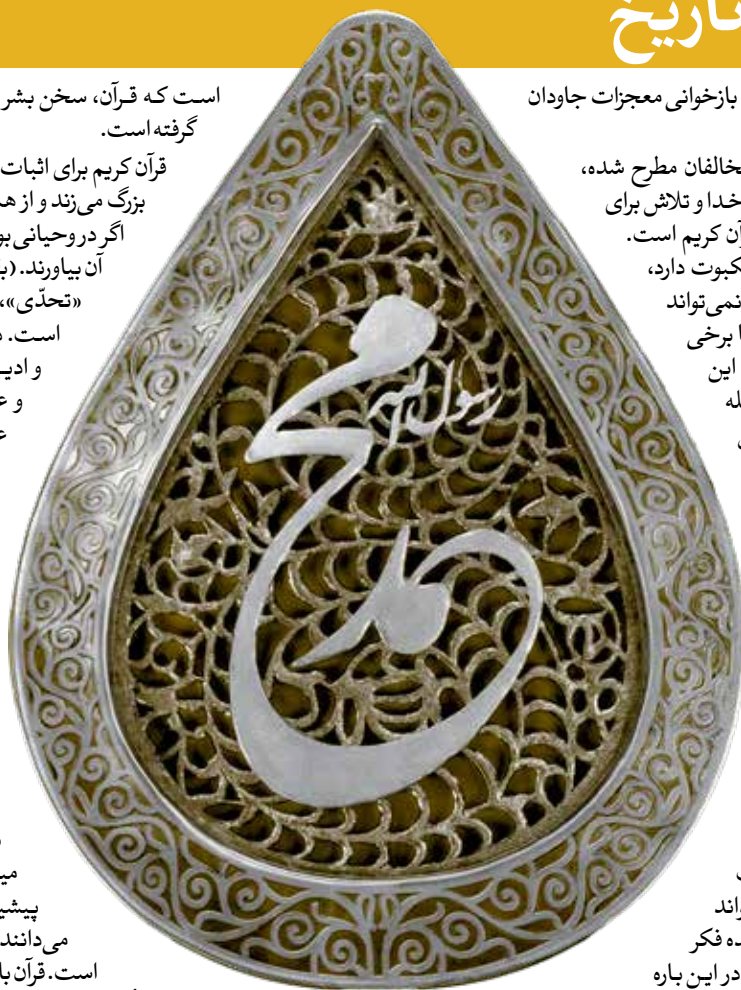
خواندن و نوشتن هرچند در شرایط عادی نشانه کمال است، اما در مورد پیامبری که ادعای نبوت دارد، بی سواد بودن می تواند بزرگترین گواه بر صدق دعوی او باشد. خداوند متعال در قرآن، این ویژگی را به عنوان شاهی بر حقانیت وحی مطرح می فرماید تا هیچ کس نتواند شک کند که این کتاب عظیم، زاییده فکر و اندیشه بشری است. امام رضا علیه السلام در این باره می فرمایند: «از جمله دلایل صدق پیغمبر ما آن است که او شخصیتی یتیم، تهیدست و چوپان بود، هیچ کتابی نخوانده و نزد هیچ استادی نرفته بود، باین حال کتابی آورد که حکایت پیامبران و خبر گذشتگان و آیندگان در آن آمده بود.

تاریخ زندگی رسول خدا به روشنی گواهی می دهد که ایشان هرگز در هیچ مکتب خانه ای درس نخواند و نزد هیچ استاد و معلمی علم و ادب نیاموخت. این واقعیت نه تنها مورد تأیید مسلمانان، بلکه حتی مورخان غیرمسلمان نیز هست. کارلایل، مورخ مشهور انگلیسی، در کتاب خود می نویسد: «محمد هرگز در هیچ مکتبی حاضر نشد و از هیچ استادی چیزی نیاموخت.» حال چگونه می توان انسانی که در چنین محیطی رشد یافته، کتابی بیاورد که فصیح ترین و بلیغ ترین سخنوران عرب را به حیرت و عجز وادارد؟ این حقیقت، خود گواهی آشکار بر این

است که قرآن، سخن بشر نبوده و از منبعی الهی سرچشمه گرفته است.

قرآن کریم برای اثبات الهی بودن خود، دست به چالشی بزرگ می زند و از همه انسان ها و جنیان می خواهد که اگر در وحیانی بودن آن تردید دارند، سوره ای همانند آن بیاورند. (بقره: ۲۳ و اسراء: ۸۸). این دعوت به «تحدی»، بهترین دلیل بر غیربشری بودن قرآن است. در طول تاریخ، بزرگترین سخنوران و ادیبان عرب، از جمله ولید بن مغیره و عتبیه بن ربیع، در برابر این چالش عاجز ماندند و به برتری و اعجاز قرآن اعتراف کردند. حتی بسیاری از دانشمندان غربی در عصر مدرن، پس از مطالعه بی غرضانه قرآن، آن را اثری الهی و فراتر از توان بشر دانسته اند. قرآن با فصاحت و بلاغتی بی نظیر نازل شده که در آن از اشکال سنتی شعر، نثر یا سجع، فراتر رفته و با ساختاری نوین، هم زمان از محاسن تمامی این اسالیب بهره برده و از معایب آنها مبرا است. برخی مخالفان، وجود اشتراکات میان قرآن و کتاب های آسمانی پیشین را نشانه اقتباس پیامبر از آنها می دانند، اما این نگاه، سطحی و نادرست است. قرآن با اشاره به این مشترکات، بر این نکته تأکید دارد که این معارف از یک منبع الهی نشئت گرفته اند. همان گونه که روشنفکران خاورشناس نیز اذعان دارند، وجود شباهت ها هرگز نمی تواند دلیل بر اقتباس باشد، بلکه نشان دهنده وحدت منبع و هدف در تمامی ادیان الهی است.

حقیقت امی بودن آن حضرت، هرگز در تاریخ پنهان نمانده و این ویژگی، در کنار چالش طلبی بی نظیر قرآن و ناتوانی ادیبان و سخنوران در مقابله با آن، بهترین و گویاترین دلیل بر این است که قرآن، کلام خداوند متعال و وحی آسمانی است که بر قلب نازنین پیامبر رحمت نازل گشته است. این کتاب، نه تنها ساخته ذهن بشر نبوده، بلکه منبعی برای هدایت و تعالی انسان در تمام اعصار و قرون است و ما را به تفکر و تدبیر در آیات الهی فرامی خواند تا با یقین بدانیم که این سخن، از جانب خدای حکیم و علیم است و بس.



رهبر شهید تمدن ساز

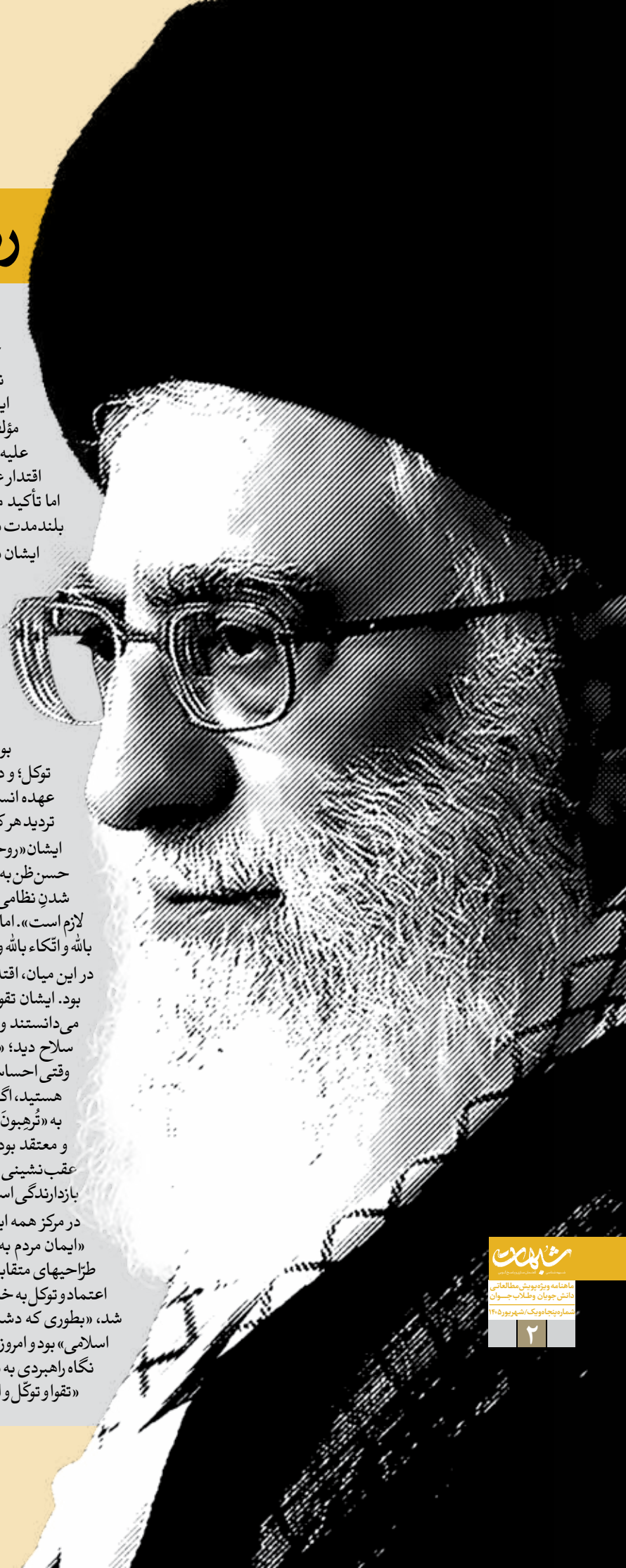
نگاه راهبردی امام شهید آیت الله خامنه‌ای به پیشرفت ایران، هرگز در شاخص‌های مادی یا رشد صرفاً اقتصادی خلاصه نمی‌شد، بلکه در چارچوبی کلان به نام «تمدن‌سازی نوین اسلامی» تعریف می‌گردید. در این نگاه، پیشرفت نیازمند استقلال، امنیت، علم و مشارکت مردمی است، اما نقطه اتکای اصلی این حرکت، «توکل بر خدا» و «اعتماد به وعده‌های الهی» بود؛ عنصری که به همه مؤلفه‌های پیشرفت، روح و جهت می‌بخشید. ایشان برنامه‌های استکبار جهانی علیه ملت ایران را در سه محور «جنگ روانی، جنگ اقتصادی و مقابله با پیشرفت و اقتدار علمی» خلاصه می‌کردند و در مقابل، راهبرد «اقتصاد مقاومتی» را طراحی کردند. اما تأکید می‌کردند که این راهبرد، صرفاً یک تدبیر اقتصادی نیست، بلکه «یک تدبیر بلندمدت برای اقتصاد کشور» است که در سایه توکل بر خدا معنا می‌یابد.

ایشان با الهام از آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»، توکل را تنها تکیه‌گاه یک ملت بزرگ و موحد معرفی می‌کردند و می‌فرمودند: «یاد خدا و توکل به خدا و اعتماد به خداست. این، ما را پیش برد، پیروز کرد و به این جا رساند». با این حال، توکل در اندیشه ایشان هرگز به معنای ساده‌انگاری و نشستن بر جای نبود. ایشان صراحتاً تأکید می‌کردند: «خب، ساده‌انگاری نباید کرد. بله، دشمن در محاسبات خودش خطا می‌کند لکن ما باید مراقب باشیم که صرفاً معیوب بودن دستگاه محاسباتی دشمن نیست که ما را موفق می‌کند؛ باید کار کرد، باید تلاش کرد». بر این اساس، ایشان برای توکل، دو شرط اساسی قائل بودند: نخست، «اعتماد و یقین به وعده‌های صادق الهی» به عنوان شرط ذهنی توکل؛ و دوم، «حضور در میدان عمل». به بیان ایشان، خداوند در هر کاری، بخشی را بر عهده انسان گذاشته است و اگر علاوه بر یقین ذهنی، این وظایف هم انجام شود، «بدون تردید هر کاری حتی اگر محال باشد، ممکن خواهد شد».

ایشان «روحیه» را در اصطلاح اسلامی، همان «اعتماد به خدای متعال، توکل به خدای متعال، حسن ظن به خدا» معنای کردند و راه علاج پیشرفت کشور را «قوی شدن» می‌دانستند؛ قوی شدن نظامی لازم است، قوی شدن علمی لازم است، قوی شدن دولتی و ساختاری و سازمانی لازم است. اما این قوت باید در سایه ایمان و توکل باشد، چرا که «مقاومت جز در سایه‌ی ایمان بالله و اتکاء بالله و اعتماد به وعده‌ی الهی ممکن نیست».

در این میان، اقتدار نظامی و بازدارندگی نه یک مؤلفه فرعی، بلکه یکی از ارکان اصلی این نگاه بود. ایشان تقویت توان دفاعی را مصداق بارز آیه شریفه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» می‌دانستند و تأکید داشتند که این افزایش توانمندی‌ها را نباید صرفاً به چشم ذخیره‌سازی سلاح دید؛ «معنایش بازدارندگی کشور است، معنایش حفظ امنیت کشور است. دشمن وقتی احساس کند شما ضعیفید، تشویق می‌شود به حمله؛ وقتی احساس کند شما نیرومند هستید، اگر قصد حمله هم داشته باشد، مجبور می‌شود تجدید نظر کند». ایشان با استناد به «ثَرْهِيونَ بِهٖ عَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّكُمْ»، ایجاد رعب در دل دشمن را هدف این آمادگی می‌دانستند و معتقد بودند خود «نفس آمادگی نظامی» خصلت بازدارندگی داشته و موجب هراس و عقب‌نشینی دشمن می‌شود. به تعبیر ایشان، امروز توانایی‌های دفاعی کشور «نزدیک به حد بازدارندگی است؛ این چیز خیلی مهمی است که کشور توانسته [به آن برسد]».

در مرکز همه این راهبردها، نقش مردم قرار داشت. ایشان معتقد بودند حضور مردم در صحنه، «ایمان مردم به لزوم حضورشان در صحنه، اعتماد به وعده‌ی الهی از سوی مردم و مسئولین، طراحیه‌ای متقابل، همه مؤثر است و مؤثر بوده». با تکیه بر این ایمان و توکل بود که ایران به برکت اعتماد و توکل به خدا و به میدان آوردن دل و جان و همه امکانات خود، به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شد، «بطوری که دشمنان هم به این واقعیت اعتراف می‌کنند». افق نهایی این مسیر، «تمدن نوین اسلامی» بود و امروز در سایه مقاومت بالایی نظامی و ایستادگی مثال‌زدنی ملت، جلوه‌ای عینی از این نگاه راهبردی به پیشرفت به نمایش گذاشته شده است؛ پیشرفتی که نه با اتکا به بیگانه، بلکه با «تقوا و توکل و اعتماد به خدا و سرمایه‌ی بی‌پایان خود» رقم خورده است.



خاندان تیلفی

رهگذران، تعدادی هم افراد اغفال شده بودند، البته تعدادی هم عناصر تروریستی سازمان یافته بودند. چنانکه انسان‌های بی گناه زیادی زخمی شدند و بسیاری از کسب و کارها و اموال مردم دچار خسارت و آسیب شد.

همه این خسارتها، حاصل فراخوانی بود که از خارج از کشور صادر شد؛ فراخوانی برای شورش، نه برای اعتراض مدنی. رضا پهلوی که خود در امنیت کامل به سر می برد، مردم بی پناه را دام نقشه شوم شورش گرفتار کرد، چون همیشه، سکوت کرد.

حالا بپرسید: تفاوت این دو واقعه چیست؟ در جمعه سیاه ۵۷، شاه مستبد با دست خود و با نیروی نظامی خود، گلوله را شلیک کرد. و در ۱۸ دی ۱۴۰۴، باقیمانده همان استبداد، مردمی را در دام اغتشاش و شورش انداخت تا از تماشای کشتار، لذت برد. هر دو، یک هدف داشتند: بازگشت به قدرت، به هر قیمت، حتی به قیمت جان هزاران انسان بی گناه. هر دو، چهره یکسانی دارند؛ چهره استبداد خاندانی که هیچ گاه به غیر از منافع شخصی خود، به چیزی نیاندیشید.

و امروز، هر وجدان آگاهی باید پرسد با چه منطقی؟ آیا می توان به مادرانی که فرزندان شان را در میدان ژاله از دست دادند، گفت که پهلوی خوب بود؟ آیا می توان به خانواده های نوجوان شهید دی ماه، دختران و پسران یتیم شده ۱۴۰۴ گفت که فراخوان رضا پهلوی برای حفظ امنیت کشور بود؟

نسل جوان امروز، اگر می خواهد آینده ای بسازد که این جنایت ها تکرار نشود، باید این دو واقعه را در کنار هم ببیند و بفهمد که استبداد، چه با تاج بر سر و چه با شعار آزادی در دهان، همیشه به یک چیز ختم می شود: خون مردم بر زمین.

می کردند که راه نجات، تخریب اموال عمومی، آتش زدن مساجد و تعرض به نیروهای انتظامی است. آن ها به این جوانان یاد دادند که سنگ و کوکتل مولوتوف را جای قلم و کتاب بگیرند و به جای گفت وگو، سراغ خشونت بروند.

اما پشت این صحنه، چه کسانی بودند؟ تعدادی از این اغتشاشگران، اصلاً جوانان معترض ساده ای نبودند؛ آن ها نیروهای سازمان یافته ی تروریستی بودند که با آموزش های ویژه، برای کشتار عابران بی گناه و نیروهای امنیتی آماده شده بودند.

این عناصر حرفه ای، در میان جمعیت نفوذ می کردند و با سلاح های گرم و مواد منفجره، امنیت مردم را هدف می گرفتند. آن ها از پشت شیشه های شکسته و در مغازه های آتش زده، به سمت عابران بی دفاع شلیک می کردند و سپس در میان هیاهو، ناپدید می شدند تا جنایتشان به پای ماموران امنیت نوشته شود.

نتیجه چه شد؟ عابران بی گناهی که هیچ نقشی در این آشوب نداشتند، در خیابان هدف گلوله قرار گرفتند و به خاک و خون غلتیدند. مادری که برای خرید نان از خانه بیرون زده بود، در میان درگیری ها، جان خود را از دست داد و کودکی که در ماشین پدر نشسته بود، با ترکش یک بمب دست ساز، برای همیشه از زندگی محروم شد. بر اساس آمار رسمی اعلام شده سازمان پزشکی قانونی، ۳۱۱۷ نفر در این اغتشاشات جان باختند که تعدادی از آن ها، نیروهای امنیتی و انتظامی مدافع امنیت کشور بودند، تعدادی عابران

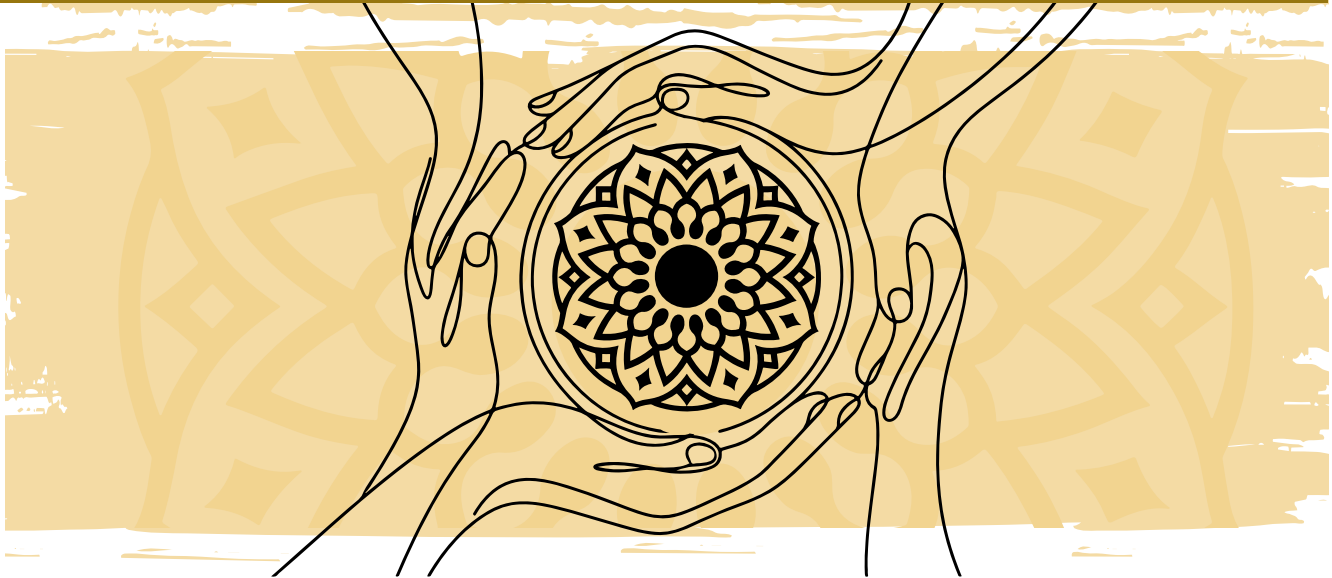
هر کسی که امروز می کوشد از خاندان پهلوی چهره ای مظلوم یا ملی بسازد، یا تاریخ را نخوانده، یا عمداً چشم هایش را بر حقیقتی بسته که با خون نوشته شده است. نام این خاندان، در مقاطع مختلف تاریخ این سرزمین، با خون ریزی های بی سابقه گره زده است.

۱۷ شهریور ۱۳۵۷ را به خاطر بیاورید؛ روزی که رژیم پهلوی، در میدان ژاله، به روی جمعیت بی سلاحی آتش گشود که تنها سلاحشان فریاد بود. آمار کشته شدگان آن روز، تا ۵۰۰۰ نفر هم ثبت شده است، بسیاری از اجساد آن شب، در سکوت و تاریکی از میدان جمع شدند تا آمار واقعه.

این جنایت، هرگز بر ملا نشود. این، چهره ی واقعی رژیم بود که برای بقای تاج و تخت، از خون فرزندان همین آب و خاک عبور کرد. اما قضیه به اینجا ختم نشد. پس از گذشت نزدیک به نیم قرن، در دی ماه ۱۴۰۴، همان خاندان بار دیگر سایه ی شوم خود را بر سر

این ملت گستراند. این بار، بازمانده ای اجبر شده، از پشت مرزها و از دل امنیت کاخ های خارجی، مردم را به شورش و اغتشاش فراخواند. او که هرگز طعم سختی های زندگی مردم این سرزمین را نچشیده، با کمک رسانه ها و شبکه های اجتماعی، جوانان ساده دل و احساساتی را به خیابان ها کشاند؛ جوانانی که نمی دانستند پیاده نظام نقشه ای می شوند که توسط بیگانگان طراحی شده است. ماموران سیا و سرویس های اطلاعاتی غرب، با همراهی برخی سلبیتی های ساختگی، به این جوانان القا

اتحاد ملی و حفظ مرزهای الهی



که افراد «خودی» بر سر اختلافات درجه دو و سه به جان هم می افتند، در واقع دشمن را به هدفش می رسانند. تاریخ ایران نشان داده هر وقت وحدت بود، توطئه های دشمن بی نتیجه ماند و هر وقت تفرقه بود، آسیب های سنگینی به کشور وارد شد.

پس راهکار هوشمندانه این است که ضمن پایبندی به اصول و ارزشهای الهی، با نگاهی بلندمدت، خط قرمز اصلی را «بقای نظام و حفظ کشور» بدانیم و برای این هدف، همه ظرفیت های جامعه را کنار هم جمع کنیم. این به معنای نادیده گرفتن گناه و ترویج منکر نیست؛ بلکه یعنی به جای برخورد های خشن، از راه های فرهنگی، رسانه ای و هنری و با زبان محبت، ارزشها را در جامعه نهادینه کنیم. جوان امروز بیش از آنکه تاثیر بپذیرد، از الهام و الگوسازی تاثیر می پذیرد. شهدا و پیشگامان انقلاب نشان دادند که میشود هم عابد و زاهد بود و هم در میان مردم حضور داشت؛ هم بر اصول پافشاری کرد و هم با همه اقشار با احترام رفتار نمود. در پایان، تأکید می کنیم که حفظ وحدت یک تاکتیک موقتی نیست، بلکه یک اصل راهبردی و قرآنی است؛ همانطور که خداوند می فرماید: «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید» (آل عمران، ۱۰۳). امروز که کشور در آتش جنگ و تحریم می سوزد، هرگونه دعوی داخلی بر سر پوشش و رفتارهای شخصی، نه تنها ثواب ندارد، بلکه خلاف عقل و شرع است. باید با درک درست اولویت ها (اهم و مهم)، با بردباری و حکمت امر به معروف کنیم، و در عین نقد و اصلاح، دامهایی را که دشمن برای اختلاف افکنی پهن کرده، پشت سر بگذاریم.

باشند، باید واجب مهمتر را برگزید؛ و امروز حفظ نظام و بقای کشور نه یک واجب معمولی، بلکه بالاترین واجب است، چون اگر کشور نباشد، هیچ امر به معروف و نهی از منکر می ممکن نخواهد شد.

البته این حرف به معنای کنار گذاشتن احکام الهی نیست و هرگز نباید حرام و حلال و خطوط قرمز دین را نادیده گرفت. بلکه هنر مدیریت اسلامی در این برهه این است که با بیانی نرم، زیبا و حکیمانه (همانطور که قرآن تأکید کرده) و با منطق محبت و استدلال، مردم را به انجام وظایف تشویق کنیم، بدون آنکه کسی را طرد کنیم یا به او بر حسب «بیرون از دایره» بزنیم. امر به معروف و نهی از منکر نباید به ابزاری تنش زا و قضایی و امنیتی تبدیل شود؛ بلکه باید به فرهنگی برادرانه و تذکری تبدیل گردد که در آن خیرخواهی با مهربانی و مدارا همراه است. امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: هرکس امر به

معروف و نهی از منکر می کند، باید در آنچه فرمان می دهد و باز می دارد، مدارا و مهربانی پیشه کند.

در عمل، این یعنی ما می توانیم همزمان یک نفر را به خاطر حضور پرشورش در جبهه های دفاع، کارهای جهادی و مشارکت سیاسی تحسین کنیم، و از سوی دیگر با مهربانی به او درباره پوشش یا رفتار شخصی اش تذکر بدهیم، اما نگذاریم این تذکر به دعوا و درگیری داخلی منجر شود. جامعه ای

در شرایط حساسی که کشور ما برای حفظ امنیت و تمامیت ارضی اش با جنگی همه جانبه روبه روست، عقل و دین ما را به یک اصل مهم راهنمایی می کنند: «قاعده اهم و مهم»؛ یعنی وقتی دو کار واجب با هم تداخل پیدا می کنند، باید آن را که مهمتر است، انتخاب کنیم. این اصل که در فقه و اجتهاد ریشه دارد، به ما می آموزد در مسائل فردی و اجتماعی اولویت ها را با شناسیم و بدانیم گاهی حفظ اصل نظام و استقلال کشور، از پرداختن

به برخی جزئیات فقهی و اخلاقی اولویت

دارد؛ نه اینکه آن جزئیات بی اهمیت باشند، اما نباید به بهای از هم پاشیدن جامعه تمام شوند.

امروز دشمن از بیرون و از درون (با بزرگ نمایی اختلافات قومی، مذهبی و سیاسی) می خواهد اراده ملی را بشکند. در چنین شرایطی، مهمترین جهاد، آگاهی رسانی و مهمترین وظیفه، حفظ

وحدت و همدلی است. اگر ما با اصرار بیش از حد روی مسائل فرعی مثل نوع پوشش یا سلیقه های شخصی، باعث

دلخوری و کناره گیری جوانان مؤمن و انقلابی بشویم که در جبهه ها و کارخانه ها و صحنه های سازندگی فعالند، چه کسی جای خالی آنها را پر می کند؟ آیا این خسارت بزرگ با ثواب تذکر یک موضوع فرعی جبران میشود؟ قطعاً خیر. فقهای بزرگوار همواره گفته اند هرگاه دو واجب در تعارض

مشابهت

ماهانامه ویژه پوشش مطالباتی
دانش جوان و طلاب جوان
شماره پنجاه و یک / شهریور ۱۴۰۵

۴

بازتعریف مفاهیم هادت در عصر جنگ‌های نوین

خانه برای محافظت از زنان و کودکان در شرایط جنگی، عین کشته شدن در راه حفظ خانواده است و احکام شهادت را در پی دارد.

شبهه دیگری که مطرح می‌شود این است که قرار گرفتن عمدی در معرض خطر، مصداق خودکشی است. قرآن می‌فرماید: «خودتان را نکشید». اما پاسخ این است که ماندن برای دفاع از زیرساخت‌ها، تفاوتی اساسی با خودکشی دارد. خودکشی، عملی است فردی، عبث و بدون هدف الهی، اما ماندن در محل کار برای حفظ جان دیگران، مصداق ایثار است. اگر فرد بداند که ترک کار، منجر به کشته شدن صدها غیرنظامی دیگر می‌شود، ماندن او نه تنها جایز، بلکه واجب کفایی خواهد بود. قاعده فقهی (آنچه انجام واجب بدون آن ممکن نباشد، خود واجب است)، این ماندن را به وظیفه‌ای الهی تبدیل می‌کند. کسی که بانبیت الهی و برای اطاعت از این حکم شرعی در محل کار می‌ماند، اگر کشته شود، شهید است، نه خودکشی کننده.

دست‌آورد مهم این بازتعریف، گذار از نگاه مکان‌محور به هدف‌محور در مفهوم شهادت است. در گذشته، شهید کسی بود که در مکان مشخصی به نام میدان نبرد کشته می‌شد. اما امروز، معیار شهادت به هدف و وظیفه منتقل شده است. هر جاکه بقای نظام اسلامی و جان مسلمانان در گرو عملکرد صحیح در آن باشد و دشمن آن را هدف قرار داده باشد، آن مکان، معرکه محسوب می‌شود. چه در پادگان نظامی، چه در بیمارستان، چه در نیروگاه و چه در منزل مسکونی، هر که بانبیت الهی و برای دفاع از کيان اسلامی در جای خود بماند و کشته شود، شهید است. این نگاه، ضمن پاسداشت حرمت شهدای جنگ‌های کلاسیک، افق‌های تازه‌ای برای فقه پویای اسلامی در مواجهه با تحولات عصر جدید می‌گشاید.

نظامی را ندارد، با هدف قرار دادن زیرساخت‌های حیاتی، به جنگ اقتصادی و روانی روی می‌آورد. نیروگاه‌های برق، شبکه‌های آب، بیمارستان‌ها و مراکز ارتباطاتی، نه تنها شریان‌های زندگی جامعه‌اند، بلکه بقای نظام اسلامی به تداوم کارکرد آنها وابسته است. در چنین شرایطی، کارگران، مهندسان، پزشکان و کارمندانی که با نیت الهی و برای حفظ جان مسلمانان در محل کار خود می‌مانند، در حال انجام جهاد فی سبیل الله هستند. روایات اسلامی، کشته‌شدگان در راه دفاع از مال، جان و ناموس را شهید دانسته‌اند. امروزه، دفاع از

زیرساخت‌های کشور، دفاع از مال مسلمین و حفظ ناموس جامعه اسلامی است و هر که در این راه کشته شود، شهید محسوب می‌شود. یکی از چالش‌برانگیزترین موضوعات، حکم خانواده‌هایی است که در منازل خود زیر بمباران می‌مانند. برخی می‌گویند این افراد قصد جنگ نداشته‌اند و صرفاً در خانه نشسته‌اند، پس نمی‌توان آنها را شهید نامید. اما باید میان ماندن اختیاری و ماندن اضطراری تفکیک قائل شد. در شرایط جنگی، گاهی راه‌های خروج بسته شده، جابه‌جایی خطرناک‌تر از ماندن است و چاره‌ای جز ماندن نیست؛ اما گاهی دشمن قصد دارد با آواره کردن مردم، تصرف کشور را آسان‌تر کند. در این شرایط، ماندن اختیاری در خانه، نه تنها گناه نیست، بلکه مصداق دفاع از کيان خانواده و کشور است. روایات اسلامی، کسی را که در راه خانواده‌اش کشته شود، شهید معرفی کرده‌اند. ماندن با اراده و اختیاری در

جنگ‌های معاصر، دیگر تنها میدان‌های تن‌به‌تن و رویارویی مستقیم نیستند. امروز، پهپادها، موشک‌های دوربرد، جنگ سایبری و رسانه‌ای، مرز سنتی میان جبهه و پشت جبهه را درهم شکسته‌اند. بیمارستان‌ها، نیروگاه‌ها، ایستگاه‌های آب و حتی منازل مسکونی، همه به عرصه‌های نبرد تبدیل شده‌اند. این تحول بنیادین، پرسشی اساسی پیش روی فقه اسلامی نهاده است: آیا کارگری که در نیروگاه برق زیر بمباران می‌ماند، پزشکی

که در بیمارستان به مداوای مجروحان ادامه می‌دهد، یا خانواده‌ای که در خانه خود در برابر حملات هوایی مقاومت می‌کند، مشمول عنوان «شهید» خواهند بود؟ این نوشتار بر آن است تا با نگاهی نو، مفهوم شهادت را از میدان نبرد کلاسیک به عرصه‌های جنگ اقتصادی، زیرساختی و شهری گسترش دهد.

شهادت در فرهنگ اسلامی جایگاهی والا دارد. قرآن کریم، شهیدان را زندگان جاودان معرفی می‌کند که نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. اما درک ما از میدان معرکه در قرن بیست و یکم، نمی‌تواند همانند قرن‌های نخستین اسلامی باشد. در دوران پیامبر، جنگ‌ها با شمشیر و نیزه و در محدوده‌ای چند صد متری رخ می‌داد. اما امروز، یک موشک دوربرد می‌تواند هزاران کیلومتر را طی کند و هر نقطه از یک کشور را هدف قرار دهد. از این رو، فقها بر این باورند که مفهوم معرکه تابع ماهیت و ابزارهای جنگ در هر عصر است. در جنگ‌های نامتقارن، دشمنی که توان رویارویی

نه، آری به اعدام

پرسش: برخی معتقدند فقه دانشی انسانی و خطاپذیر است و نمی‌توان نظر فقیه را عین سخن خداوند دانست. از این رو، مجازات اعدام که بر پایه برداشت‌های فقهی توجیه می‌شود، فاقد اعتبار قطعی است و باید بر اساس عقل، کرامت انسانی و حق حیات نقد شود. همچنین اجرای گسترده اعدام در جمهوری اسلامی، به ویژه در پرونده‌های امنیتی و مواد مخدر، محکوم است. آیا مخالفت با اعدام لزوماً نیازمند استدلال فقهی است؟ و آیا اصل این مجازات در اسلام قابل پذیرش می‌باشد؟

پاسخ: نخست اینکه فتاوی‌ای فقه‌عین‌دین نیست و ممکن است خطا داشته باشد، سخنی درست است؛ به ویژه آنجا که فتاوی‌ای متعارض وجود دارد که قطعاً همگی نمی‌توانند صواب باشند.

اما از این مطلب جزئی نمی‌توان نتیجه گرفت که همه احکام دینی

متغیر و غیرقطعی‌اند. بسیاری از احکام اسلامی از مسلمات و قطعیات هستند که میان شیعه و سنی اختلافی در آنها نیست؛ مانند وجوب نماز، تعداد رکعات، لزوم طهارت، استقبال به قبله، و نیز اصل مجازات قتل در برابر برخی جرائم. بنابراین مغالطه‌ای که در این شبهه رخ داده، تعمیم نادرست از موارد اختلافی به تمام احکام فقهی است.

دوم: اصل مجازات اعدام در اسلام از مسلمات است. هیچ مسلمانی با اصل این کیفر نمی‌تواند مخالفت کند؛ زیرا قرآن و سنت در موارد مشخصی چون قتل عمد، محاربه، افساد فی الارض و بغی، به صراحت حکم به قصاص یا اعدام داده‌اند. این حکم تنها به یک قرائت خاص فقهی محدود نیست، بلکه در طول تاریخ اسلام، همه مذاهب اسلامی بر اصل آن اتفاق دارند. پس نمی‌توان با استناد به خطاپذیری فقه‌ها، اصل این مجازات را انکار کرد؛ بلکه نقد باید معطوف به مصادیق و شرایط اجرا باشد، نه اصل تشریع.

سوم: پذیرش دین و فقه، از آنجا آغاز می‌شود که انسان به محدودیت شناخت‌های حسی و عقلی خود پی می‌برد. اگر عقل بشر به تنهایی می‌توانست راه سعادت و عدالت را بی نقص تشخیص دهد، نیاز به وحی و هدایت الهی نمی‌بود. خالق انسان

که از اسرار وجود و سرنوشت او آگاه است، برای برخی جرائم چنان شدیدی، کیفر مرگ را مقرر کرده است. این بدان معناست که فرد مرتکب، با اعمال خود، حرمت و ارزش زیستن را از دست داده و «ظاهر انسان» را دارد اما «باطن روحی» او چنان سقوط کرده که بقای او به زیان جامعه و حتی خود اوست.

چهارم: نظام‌های حقوقی و عقلا در سراسر جهان، در عمل و نه فقط در تئوری، برای برخی جنایات مجازات اعدام را پذیرفته‌اند و اجرا می‌کنند. از آمریکا تا چین و بسیاری از کشورهای اسلامی و غیراسلامی، این کیفر برای جرائمی چون قتل عمد، تروریسم و جنایت علیه امنیت ملی وجود دارد. بنابراین مخالفت مطلق با اعدام، نه تنها با آموزه‌های اسلامی، بلکه با عرف عقلا و رویه نظام‌های مختلف نیز سازگار نیست.

پنجم: اگر کسی بگوید حتی جنایتکارانی مانند نمرود،

حجاج، صدام، تنانیاهو یا ترامپ که خون هزاران انسان بی گناه را ریخته‌اند، باز هم «کرامت» دارند و سزاوار مرگ نیستند، این سخن با عقل و وجدان اخلاقی سازگاری ندارد. کرامت انسانی، امری ذاتی و اولیه است، اما با ارتکاب اعمال شنیع، شخصیت اخلاقی و انسانی فرد ساقط می‌شود. اگر کسی پدر، مادر، فرزندان و همسر

شمارا با آتش به قتل پرساند، آیا باز هم او را محترم و شایسته زندگی می‌دانید؟ کرامت قاتل با کرامت مقتول جمع نمی‌شود. لذا کیفر مرگ در چنین مواردی، نه تنها نقض کرامت نیست، بلکه تأکیدی بر کرامت قربانیان و بازدارندگی از تکرار جنایت است.

ششم: انسان‌ها به طور ذاتی محترم و ارزشمند آفریده شده‌اند، اما پس از بلوغ جسمی و فکری، با اعمال اختیاری خود، شخصیت خویش را می‌سازند. برخی افعال مانند قتل، بغی، فساد در زمین و محاربه، چنان زشتی دارند که حیثیت

انسانی عامل را از بین می‌برند و او را از دایره کرامت ساقط می‌کنند. در این هنگام است که خداوند که مهربان‌ترین مهربانان است به دلیل عدالت و رحمت، اجازه یا دستور مجازات یا اعدام چنین افرادی را صادر می‌کند. تفاوت انسان با حیوانات در همین است که با رفتار خود، تعالی یا انحطاط می‌یابد. بنابراین اجرای اعدام در چارچوب شرع، نه تنها ستم نیست، بلکه عین عدالت و رحمت برای جامعه است. هفتم: مخالفت با برخی مصادیق اجرای اعدام جای بررسی دارد و می‌توان بر پایه ادله فقهی و اصول حقوقی، شرایط سخت‌گیرانه‌تری برای اثبات جرم و احراز شرایط اعدام طلب کرد. اما این نقدها نباید به انکار اصل کیفر بینجامد. مسئله اساسی، بازنگری در شرایط اجرا و تضمین دادرسی عادلانه است، نه الغای مطلق آن.

هشتم: اندیشه نه به اعدام عمدا یا سهوا، خواسته یا ناخواسته، زمینه گسترش ارتکاب جرائم سنگین مثل قتل و بغی را فراهم می‌کند.

نهم: گویندگان این سخن این نسخه را با استناد دارد دوگانه برای دیگران ممنوع و برای خودشان تجویز می‌کنند. در قانون ایالات متحد آمریکا، برای برخی جرایم، مجازات مرگ کاملاً قابل قبول و حتی ضروری است. این گونه اعدام‌ها شامل جرایمی مانند جسارت به پلیس هم می‌شود!

نتیجه: اصل مجازات اعدام در اسلام و فقه قطعی است و مخالفت با آن با عقل، اخلاق و کرامت انسانی در تناقض است، به شرطی که در مورد جنایتکارانی به کار رود که با اعمال خود، ارزش‌های انسانی را نابود کرده‌اند. نقد باید معطوف به نحوه اجرا و دقت در احراز جرم باشد، نه اصل تشریع الهی. عقل محدود بشر نمی‌تواند جای وحی الهی را بگیرد و تشخیص مصادیق سعادت و شقاوت را به تنهایی بر عهده گیرد. لذا مؤمنان به دین، ضمن پذیرش خطاپذیری فقه‌ها در جزئیات، به قطعیات دینی پایبندند و اجرای عدالت الهی را حتی در کیفر مرگ، رحمانی و رحیمی می‌دانند که از هر عقل بشری فراتر است.



نیاز به استاد فکر

در روزگاری که هر گوشی هوشمند، یک کتابخانه سیار و هر شبکه اجتماعی، میدان نبرد از ایده‌های متضاد است، جوان امروزی بیش از هر نسلی با انفجار اطلاعات و تراحم آرامواجه است. در چنین وضعیتی، صرف دانش اندوزی نه تنها کافی نیست، که گاهی خود به آفت بدل می‌شود؛ زیرا علم بدون تفکر، همچون شمشیری در دست دیوانه است که می‌تواند بنیانها را ویران کند. اینجاست که پرسش از «نیاز به استاد فکر» به حیاتی ترین سؤال یک جوان اهل فکر و مطالعه تبدیل می‌شود. کتاب «ویژگی‌ها و بایسته‌های استاد فکر» از جمله کتاب‌های چاپ شده مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات است. این کتاب، به ویژه در پیش‌گفتار به قلم استاد محمدرضا عابدینی، پاسخی دقیق و عالمانه به این ضرورت می‌دهد.

نخستین و مهمترین نیازی که استاد عابدینی بر آن انگشت می‌گذارد، پرهیز از سرگشتگی در بحر آراء است. جوان امروزی در فضای مجازی و دانشگاه، با دهها مکتب، ایده و نظریه مواجه می‌شود

که هریک با زبانی شیوا، خود را یگانه راه نجات معرفی می‌کنند. تشخیص سره از ناسره در این میدان، کاری

مجتهدانه و فراتر از توان یک ذهن تازه‌کار است. استاد عابدینی تأکید می‌کند که رجوع به یک متفکر محوری که دارای نظام فکری منسجم و جامع است، نه برای تقلید کورکورانه، بلکه

برای دستیابی به یک قطب نمای معرفی ضروری است. همانگونه که در نجوم برای حرکت در آسمان پهناور، به یک ستاره قطبی نیاز داریم، در فضای پرابهام اندیشه نیز برای جهت‌گیری صحیح، نیازمند استاد فکری هستیم که افقها را به ما بنمایاند. این نیاز،

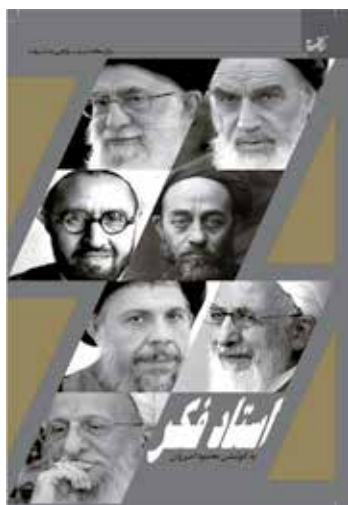
با حفظ استقلال فکری و نشاط علمی جوان، ناسازگار نیست؛ بلکه برعکس، پس از استوار شدن بر منظومه فکری یک استاد راهبر است که می‌توان با اطمینان، به نقد و بررسی دیگر آرا پرداخت و به قول استاد عابدینی، دیگر متفکران را در یک نظام کلی تر نسبت یابی کرد.

نیاز دوم، ناظر به مقوله «شبهه» است. جوان امروز در معرض شبهات فکری، اعتقادی و فرهنگی قرار دارد که با لباسی نو و روشهای

مدرن، بنیادهای ایمان و یقین را نشانه رفته‌اند. استاد عابدینی این نکته را به الگوی «هرم عالمان دینی» پیوند می‌زند. در این الگو، استاد فکر، نه یک عالم مروج صرف که صرفاً سخن را به زیور بیان می‌آراید، بلکه یک متفکر

نظام ساز یا شارح تواناست که می‌تواند در مواجهه با شبهات مستحده، تحلیلی ریشه‌ای و برآمده از ژرفای نظام اندیشه اسلامی ارائه دهد. بدون چنین راهنمایی، جوان در بهترین حالت، به شبهه پژوهی سطحی دچار

می‌شود؛ یعنی صرفاً در پی پاسخهای موردی برای شبهات می‌رود، بی آنکه به منطق حاکم بر دین و هندسه معرفتی آن دست یابد. اما استاد فکر، به او می‌آموزد که چگونه خود به سرچشمه‌ها برود و از آنجا، پاسخ مسائل نوپدید را استنباط کند.



سومین نیاز، به بُعد عملی و اسوه بودن استاد فکر باز می‌گردد. کتاب به صراحت بیان می‌کند که استاد فکر، تنها نظریه پرداز نیست، بلکه مجسمه تفکر و اسوه عمل است. جوان امروز که در فضایی مملو از ریا، تناقض و دورویی زیست می‌کند، تشنه الگوهایی است که بتواند میان گفتار و کردار آنها پیوستگی ببیند. تجربه شاگردان علامه طباطبایی که در این کتاب روایت شده، نشان می‌دهد که خود وجود و

سلوک این استادان، چه تأثیر ژرفی در تربیت روحی و فکری آنان داشته است. استاد عابدینی با اشاره به لایه‌های سه گانه عالمان (نظام ساز، شارح و مروج)، این نکته را روشن می‌کند که در مسیر رشد، عبور از مرحله ترویج عمومی به فهم شارحانه و در نهایت، دستیابی به نگاه نظام ساز، جز با شاگردی در مکتب یک استاد فکر ممکن نیست. این، فراتر از انتقال دانش، نوعی انتقال عقلانیت و حکمت و الگوسازی برای زندگی توحیدی است.

در نهایت، استاد فکر برای جوان امروز، نه یک مرجع تقلید صرف، که مربی انسانیت و استاد روش است. او به جوان می‌آموزد که چگونه از انبار انباشته اطلاعات خود، بهره برداری کند و ذهنی پویا و نقاد داشته باشد. در عصری که «حافظه‌ها» به سادگی در اختیار همگان است، تنها کسی به پیشرفت و سعادت دست می‌یابد که پردازگر قوی ای داشته باشد. استاد فکر، این پردازگر را در جوان می‌سازد و او را از خسران تفکر بدون فکر رهایی می‌بخشد تا به قول قرآن، از ظلمات به نور هدایت شود و با بصیرتی نافذ، راه حق را از باطل بازشناسد.

شبهات

ماهنامه ویژه‌پیش‌مطالعاتی
دانش جوان و طلاب جوان
شماره پنجاه و یک / شهریور ۱۳۹۵

۷



باهر

روحانی سیاست ساز و ترجمه - ان سیاسی اندیشه حوزوی

تأکید کردند که آنان تحت تأثیر مقام قرار نگرفتند؛ بلکه این مقام بود که تحت تأثیر شخصیت آنان قرار گرفت. این تعبیر، در زبان علوم سیاسی، نقدی عمیق بر فساد ناشی از انباشت قدرت و گسست کارگزار از جامعه است. منصب، اگر بر نفس انسان غلبه کند، صاحب قدرت را از نماینده مردم به صاحب مردم تبدیل می‌کند؛ اما در الگوی مورد اشاره امام، شخصیت اخلاقی باید چنان مستحکم باشد که مقام نتواند آن را استحاله کند.

شاید به همین دلیل است که رهبر انقلاب در سال ۱۳۹۵، شهید رجایی و باهنر را از جهات مختلف، از جمله اخلاص، پرکاری، مردمی بودن و تلاش فراوان، الگو معرفی کردند. در واقع، اگر اخلاص را موتور درونی کنش و پرکاری را نمود بیرونی آن بدانیم، باهنر نمونه‌ای از پیوند اخلاق فضیلت با کارآمدی سیاسی بود؛ یعنی اخلاق برای او کناره‌گیری از جهان سیاست نبود، چراکه باید در مدرسه، رسانه، قانون و دولت به عملکرد تبدیل می‌شد.

او در ۸ شهریور ۱۳۶۰، همراه با شهید محمدعلی رجایی، در انفجار دفتر نخست‌وزیری به شهادت رسیدند. اما تاریخ سیاسی نشان داده است که ترور شخصیت‌های مؤثر لزوماً به معنای حذف اثر تاریخی آنان نیست؛ گاه ترور، تنها آن شخص را حذف می‌کند و اندیشه‌اش را به حافظه جمعی منتقل می‌سازد.

از این رو، بزرگ‌ترین درس باهنر برای امروز این است که هیچ نظام فکری بدون ترجمه نهادی پایدار نمی‌ماند. اندیشه‌ای که نتواند وارد مدرسه، رسانه، فرهنگ عمومی، تربیت نیروی انسانی و ساختار حکمرانی شود، دیر یا زود در حد ادبیات آرمانی باقی خواهد ماند.

هنر باهنر، تبدیل باور به سازوکار بود.

داشت. مسئله اصلی او این بود که چگونه می‌توان مفاهیم اسلامی را از حصار ادبیات تخصصی حوزه خارج کرد و به زبان قابل فهم برای نسل جدید، دانش آموز، معلم و جامعه تبدیل کرد. بعدها نیز تألیف ده‌ها کتاب و جزوه تعلیمات دینی برای مقاطع مختلف آموزشی، این مسیر را تکمیل کرد.

او سیاست را از مدرسه آغاز کرد. بسیاری از سیاستمداران می‌گویند افکار عمومی موجود را مدیریت کنند؛ اما باهنر در پی ساختن انسان اجتماعی مورد نیاز یک نظام فکری بود. مدرسه برای او یک نهاد تولید هویت، ارزش و الگوی کنش اجتماعی بود. برای او، تعلیم و تربیت، فرآیند تولید انسان اجتماعی مؤمن بود؛ انسانی که ایمان، هویت ملی و مسئولیت اجتماعی را در یک منظومه واحد تجربه می‌کرد.

این مسیری است که بعداً حضور او در ساختار جمهوری اسلامی را قابل فهم می‌کند. باهنر از عرصه مطبوعات و تعلیم و تربیت به عرصه نهادسازی سیاسی رسید؛ از نویسندگی و آموزش به شورای انقلاب، مجلس، وزارت آموزش و پرورش و سرانجام نخست‌وزیری.

امام خمینی در ۷ شهریور ۱۳۶۱ تصریح کردند که ارزش رجایی و باهنر در این بود که خودی بودند، با مردم بودند و برای مردم خدمت می‌کردند؛ به گونه‌ای که مردم احساس می‌کردند خدمت آنان واقعاً برای خود مردم است. خودی در اینجا را می‌توان یک مفهوم مهم در مشروعیت اجتماعی قدرت دانست: فاصله میان کارگزار و جامعه به حداقل می‌رسد و منصب سیاسی به جای آنکه هویت جدیدی برای صاحب منصب بسازد، در خدمت همان هویت انسانی و مردمی قرار می‌گیرد. این نکته در سخن دیگری از امام خمینی نیز روشن تر می‌شود. ایشان درباره شهید رجایی و باهنر

نام شهید محمدجواد باهنر در حافظه عمومی، بیش از هر چیز با جایگاه نخست‌وزیری و شهادت او در کنار شهید رجایی گره خورده است؛ اما این تصویر، تنها آخرین قاب از یک زندگی فکری و مبارزاتی ایشان است، اما این تمام روایت نیست و برای فهم شخصیت و میراث فکری اش کافی نیست.

نقطه آغاز اثرگذاری او، میدان تولید اندیشه، تربیت نسل و صورت‌بندی فرهنگی انقلاب بود. شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی او را در یک مفهوم خلاصه کرد: ترجمان نهادی اندیشه انقلاب؛ یعنی کسی که می‌کوشید یک منظومه فکری را از سطح نظریه و گفتمان، به زبان آموزش، فرهنگ و در نهایت حکمرانی ترجمه و تبدیل کند.

رهبر شهید آیت‌الله خامنه‌ای درباره سابقه مبارزاتی باهنر، آغاز فعالیت او را به سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ بازمی‌گردانند؛ سال‌هایی که باهنر در کنار جمعی از روحانیون، در شکل‌گیری نشریه مکتب تشیع نقش بسزایی داشت. این نکته از نظر تاریخ مبارزات فکری اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا نشریه مکتب تشیع بخشی از تلاش نسل جدید روحانیون برای ایجاد یک گفتمان بدیل معرفتی در برابر جریان‌های فکری مسلط آن دوره بود. پژوهش‌های تاریخی نیز این نشریه را از جمله نشریاتی می‌دانند که در تکوین گفتمان فکری انقلاب اسلامی نقش داشتند. چنان‌که رهبر شهید بعدها تصریح کردند: [این بهترین نشریه‌ای بود که در آن روز در ایران منتشر می‌شد، یعنی به نظر من حتی از نشریه مکتب اسلام هم از جنبه انقلابی بهتر بود].

از این منظر، مبارزه باهنر را نباید فقط در معنای متعارف فعالیت سیاسی علیه رژیم پهلوی فهم کرد. او پیش از آنکه در میدان سیاست قدرت ظاهر شود، در میدان فرهنگ اسلامی ایرانی حضور

شبهات

ما هاتمه پویش مطالعاتی دانش جوان و طلاب جوان / صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمی)

شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱

مدیر مسئول: محمد باقر پورامینی / سردبیر: حمید کریمی

مدیر اجرایی: نیما خوارزمی / همکاران: سجاد انجم شعاع، نصرالله درویشی،

فرح‌الله عباسی، حمید کریمی، / چاپ: نینوا قم

تکانتال اپتا: @shobahat_mag

سایت: www.Shobhe.pasokh.org

pasokh.org | spasokh.com | wikipasokh.com | pasokh.tv | shobhepajouhi.ir

